

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها

۱۱ جنوری ۲۰۱۴

روزه های رنگباخته جواسیس را با افشای ماهیت پلید شان،

«دود هوا» نمائیم!

«ویرانی بالیدن گرفته است. وای به روز آن کسانی که این ویرانی را نهان می دارند.»! (فرید ریش نیچه)

هیولای بدسگال استعمار و امپریالیزم، باعث ویرانی کشورها است. تاریخ نچندان دور عده ای از کشورها نمایان می سازد که؛ بلی تنها استعمار است که بانی و باعث این ویرانیها گردیده است. این امر زمانی بهتر قابل درک است که ما آن را در خطوط کلی اش به بررسی بگیریم. یعنی چه در آن کشورهایی که استعمار خود با پایهای برهنه اش در آن جاها وارد گردیده است و چه هم غیر مستقیم و در پرده جواسیس و چارکرانش دست خونین خود را به جانب سرزمینها دراز کرده است. برای این که موفق به بهتر مشخص ساختن این سخن شوم، گذشته از تاریخ کشورهای همسایه و غیر همسایه، تاریخ معاصر وطن خود را نمونه می آورم؛ کودتای خونبار و بدفرجام و ننگین هفتم ثور، آن چنان واقعه وحشتناک و نفرین برانگیز و تفرآمیز است که به جرأت می توانم بگویم تاریخ این خطه همانندش را در خود ندیده است. این خیانت تاریخی و جنایت هولناک بشری در تاریخ، زمانی مرحله «تکاملی» ترش را پیمود و بر هر چه انسان بود و انسانیت، توهین روا داشت و حق حیات را به بال پشه هم نگرفت، که سوسیال امپریالیزم شوروی مستقیماً و وحشیانه بالای این سرزمین تجاوز کرد و حتا سنگ و چوب این وطن را به ماتم نشاند و ارزشهای انسانی؛ آزادی، استقلال، امنیت، عدالت و... چه که حتا همان حقوق بشر ارتجاعی امپریالیستی را هم دلیرانه نقض کرد. بدایت و نهایت این تجاوز ننگین و منفور همراه با نوکران و مزدوران بی وجدان این تجاوز - خلق و پرچم - نشانه روشنی از تجاوز مستقیم یک کشور امپریالیستی بالای یک سرزمین دیگر است که؛ بر کسی پوشیده نمانده است این تجاوز در افغانستان چه ها که نکرد! اما در تجاوز نه آن چنان مستقیم و اشغال یک کشور، حاکمیت سیاه و هولناک اسلام سیاسی اعم از طالبی و اخوانی نمونه روشن و آفتابی آن می تواند به شمار رود. در این جا می بینیم هر چند که انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه، ایران و دیگر کشورهای که به مثابه خدایگان و موجدین جنایتکاران آن دهه به شمار می روند، همچون سه بار لشکر کشی انگلیس بالای این کشور و یک بار هم حمله و اشغال و وحشیانه سوسیال امپریالیزم شوروی بالای این کشور، نتوانستند به اشغال مستقیم و لشکر کشی بدون پرده دست یازند، اما آفتابی تر از همه است که آن دو دوران {دوران سیاه طالبی و دوران اخوانی ها} نیز ادامه تجاوز و اشغال این کشور به دست بیگانگان بود که بر همین نهج، بعد از حادثه ای از پیش پلان شده «یازدهم سپتمبر»، باز هم این تجاوز شکل عریان و مستقیم را به خود گرفت و تا امروز ادامه دارد. این استحالته هر چند در ظاهر نقاب مضحک مبارزه با وضع پیشین را بر خود هموار کرد، اما ساده

انگاری نه که خیانت است اگر بپنداریم استعمار با قبول تلفات و زیان بسیار- در هر صورت تلفات انسانی و مالی نه از جیب استعمار بلکه از خون توده ها و جیب توده ها تغذیه می شود-، دل به کمک مردم افغانستان بسته است. باری، اگر اندکی تاریخی به این مسأله نظر بیفکنیم، می بینیم درد آورتر از همه زمانی است که تجاوز نه مستقیم و عریان و به صورت لشکر کشی، بلکه توسط به خدمت گرفتن جاسوس و مزدور و چاکر از داخل کشور صورت گرفته باشد. زیرا؛ زمانی که تجاوز به صورت مستقیم و عریان صورت گرفته باشد، راه بیداری و مقاومت و ایستادگی مردم نیز در آن کشور مستقیم است و مبارزان ضد استعمار می توانند راه مبارزه خود را به همان سان با ایستادگی و دلیری هرچه سریع تر ببینند و دستان اجنبی را حتی الامکان طی زمان کوتاه تری از سرنوشت ملت و مردم و سرزمین خود کوتاه سازند. مبارزه قهرمانانه و دلیرانه مردم ما به ضد متجاوزین انگلیس و سوسیال امپریالیزم شوروی این گفته را به خوبی تأیید و تصدیق می دارد. اما زمانی که تجاوز در پرده نوکران و جاسوسان استعمار صورت گیرد، زمان طولانی تری را در برمی گیرد تا مردم به خوبی ماهیت این تجاوز را درک کرده و به آگاهی انقلابی و ضد استعماری برسند و از این رو، تا زمان شناخته شدن این جواسیس بی آرم و بی وجدان و به کف گرفتن سلاح رزم توده ها جهت سرنگون ساختن این جواسیس و مزدوران بیگانه، که دستان خونچکان استعمار از پشت آن هابه خوبی هویدا اند، کشور تا آن زمان می تواند تحت قیادت استعمار باقی مانده و سرنوشت مردم کشور را آزمندی استعماری تجاوز گران رقم بزند. جواسیس قلاده بند استعمار، نه تنها که باعث می گردند به گفته نیچه: «ویرانی بالیدن» بگیرد و آن «ویرانی را پنهان دارند»، بلکه در تلاش اند تا دامنه این ویرانی به پیمانۀ هرچه وسیع تری خلق کشور را در بند سازند و کشور را به تپه ای از خاک سرگردان بدل سازند. هیچ حیوانی حاضر نیست زهر را نوش جان کرده و به زندگی خود پایان بخشد، مگر این که آن زهر کشنده با غذا عجین شده باشد و به خوبی قابل درک نباشد.

به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳ در سایت استخباراتی و جاسوسی «بی بی سی» - که یکی از پایه های استخباراتی و جاسوسی استعمار پیر و محض انگلیس در بسا کشور ها و از آن جمله در افغانستان به شمار می رود- به قلم یکی از مزدوران قلاده بند اجنبی، به خصوص ایران و انگلیس، «علی امیری» ذلت نامه ای نشر شد که جمله: «شعله جاوید» و خاکستر به جا مانده از مائویزم افغانی» سرلوحه این جاسوس نامه را آذین بسته بود. زبونی و ردالت هم در این روز ها «مرحله تکاملی» ترش را می پیماید!

این جفنگ سرانی، همان قسمی که خود نویسنده «میرزا بنویس» اذعان داشته است، ادامه همان ننگ نامه ای است که در سال ۱۹۹۴ به قلم «غلام حسین دای فولادی»- بخوانید به قلم خمینی جلا و هم مزاری وحشی- در پاکستان به نشر رسیده بود. و باری، چند سال بعد از طریق جاسوس خانه «مشارکت ملی» ارگان نشراتی «حزب وحدت اسلامی افغانستان» به قلم مدیر مسئولش نوشته ای به نشر رسید که به غلط، پارلمانتاریست های تسلیم طلب را با شعله ئی های مبارز اشتباه گرفته و بالای شعله جاوید تازیده بود که باند حسین خاین قسماً گویا در تقابل با آن قرار گرفته بود. اما چون ماهیت هر دو یکسان بود و هر دو جاسوس، انصافاً نمی توان از آن انتظاری داشت، این بار با نشر شدن این جاسوس نامه و حقارت نامه نیز از این طرف و آن طرف صداهائی علیه آن برخاستند که با تمام کم و کاستی های شان، حتا ظاهری و موقتی و تسلیم طلبانه، قدم لرزان و متردد به پیش محسوب می شوند. هر چند که آبشخور همه شان، همان یورو و دالر امپریالیستی اند.

رفیق محقق و دانشمند ما، «موسوی» در یکی از سلسله نوشته های خود که در پورتال آزادگان و استعمار ستیز «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» به نشر می رسند، جمله داهیانۀ ای را ایراد فرموده بود: «بی وجدان ترین ویی شرف ترین کسان می توانند بهترین جاسوسان باشند.» (نقل به مفهوم از یکی از سلسله های «به جواب شبنامه نویس...» این جمله پرمعنا و پرمغز زمانی می تواند به بهترین شکل آن درک شود که جاسوسان و مزدورانی از قبیل

«علی امیری» را با آن محک بزیم. این مزدوران چندان در شغل شریف!! جاسوسی و خدمت به بیگانگان از رقیبان هم نوع شان چون: نجیب، کشته‌مند، محقق، عبدالله، دوستم، سیاف و...سبقت ربوده اند که می توان منحصی ستراتیژیست جاسوسی و مزدوری برای آنها محسوب شوند. نباید پنداشت که این قلم خیانت ها و جنایت های آن مزدوران را نسبت به این یکی و هم قماشانش کمتر می پندارم، چه همان قسمی که معلوم است، جنایت های هولناک و وحشی گریهای سیاف ها و مزاری ها و محقق ها و دوستم ها و نجیب ها و ترکی ها و بیرک ها و ملاعمرها را نمی توان باسنجه انسانی سنجش کرد، اما مزدورانی چون علی امیری و دای فولادی از این رو بر آنها پیشی دارند که خود را در لباس «دموکرات»!! و غیره، با آنها متمایز می خوانند، و می خواهند مزدوری و جاسوسی به بیگانگان را در پشت کلمات مثلاً مترقی پنهان داشته و آن را تفسیر روشنفکرانه نمایند و قیافه «تحلیل گر»؟؟!! را به خود بگیرند. و امصیبتا! این هم شد تحلیل و تحلیل گر!

این مزدور و چاکر بیگانه، که بی شرمانه خود را «نویسنده و تحلیل گر» می خواند، آنقدر پستی و رذالت و خدمت به استعمار چشمانش را کور ساخته است که زبونی و حقارت را به سرحد آخرش رسانده و بر واقعیت های غیر قابل انکار، پرده ساتر می اندازد. در چنین حالتی، خنده آور زمانی است که ببینیم این «تحلیل گر»!! به اندازه دانه جو، از موضوع مورد تحلیلش باخبر نیست. یک موضوع را نباید از خاطر دور داشت که؛ واقعیت های غیر قابل انکار و حقیقی، جایی برای تحلیل و تفسیر ارتجاعی در خود ندارد. و دیگر این که؛ تازمانی که فردی، مغز و هسته و مرکزی ترین و اساسی ترین موضوعات را از مسأله مورد نقد یا تحلیلش اصلاً درک نکرده است و قادر نیست که درک کند، فقط مهمل بافی و لاطائلات می تواند به مثابه مثلاً تحلیل درباره آن موضوع از جانب فرد یا افراد همچون علی امیری مزدور و قلاده بند بیگانه برسر واقعیات آن موضوع سرازیر شود، در غیر آن، بی شرمانه و به نهایت رذیلانه است که بدون فهم و درک موضوع، آن را در منگنه نقد قرار داد!

کسی که اندکی با تاریخ نیم قرن اخیر کشور ما آشنا باشد، از خواندن جاسوس نامه علی امیری از خنده گرفته درد می شود. جالب است زمانی که می بینیم این «تحلیل گر»!! ممتاز و مخبر، «سازا» را یکی از شاخه های انشعابی جریان «سازمان جوانان مترقی» می خواند حال آن که این سازمان (سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان) توسط طاهر بدخشی، که خود یکی از بنیانگذاران اولیه «حزب دموکراتیک خلق» به شمار می رفت و هیچ ربط و ارتباطی با نشریه «شعله جاوید» و سازمان «سازمان جوانان مترقی» نداشت و با مائوتسه دون دشمنی می ورزید، بنیان گذاشته شد و قلب مبارزه خود رابه دور «مسأله ملیتی» می چرخاند و گاهی هم از چه گوارا و چه گوارا ایزم داد سخن می داد. زبونی و حقارت این نوع لکه های سیاه و متعین زمانی به اوجش می رسد که با بیچارگی تمام و حقارت بسیارش، «شعله جاوید» را با جریان «سازمان جوانان مترقی» کاملاً یکی می داند. در حالی که برهمگان معلوم است؛ «شعله جاوید» نشریه ای بود که خود را «ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین» معرفی کرد و برخی از اعضایش را کسانی تشکیل می دادند که عمراً و ابداً چیزی به نام «سازمان جوانان مترقی» تا زمان های خیلی بعد تر از توقیف شدن نشریه شان نشنیده بودند و چه بسا کسانی هم بودند که تا آخر با «سازمان جوانان مترقی» نا آشنا مانده بودند. این جاسوس جفنگ نامه اش را در حالی می نویسد که بالای صفحه اول نوشته اش، عکسی از یکی از شماره های نشریه «شعله جاوید» را نیز قرار داده است و به خوبی از آن هویدا است که: «شعله جاوید، ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین» نه ارگان نشراتی «سازمان جوانان مترقی»! فکاهی دیگر این جاسوس بی آرم این است که هنوز به درستی نام جریانی سیاسی را که به زعم جاسوسی و مزدوری اش می خواهد نقد کند، فرا نگرفته است و چه بی شرمانه و مضحکانه ادعا می کند: «سازمان مترقی»؟؟

سرتا پای مزدور نامه و جاسوس نامه پراست از توهین ها و تهمت های جاسوس مآبانه و بی پایه. «انجنیر عثمان» که یکی از نویسندگان نشریه «شعله جاوید» بود و تا آخرین لحظه که از فعالیت های سیاسی کاملاً دست کشید، از جریان

«سازمان جوانان مترقی» باخبر نبود و زمانی که در آخرین لحظ‌های عمر سیاسی اش و در زندان توسط کسانی دیگر با نام «سازمان جوانان مترقی» آشنا می‌شود، از عضویت نشریه «شعله جاوید» نیز دست می‌کشد و به شغل فقط معلمی روی می‌آورد، این مزدور با قرآن و قسم خود، آن را عضو از «سازمان جوانان مترقی» می‌داند و اقتضای دیگری هم بر آن می‌افزاید که: «دکتر عثمان که در اصل مهندس جاسوسان و قلابه‌بندان بیگانه‌حنا از نشخوار کردن کلمات بیگانگان نیز هیچ شرمی ندارند و افتخار هم می‌کنند!!» {تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیسم چینی بود...} (صفحه دوم) شگفتا بر این تحلیل و تفسیر! در بالا گفتیم که بعضی واقعیت‌های حقیقی با تحلیل‌های ارتجاعی قابل بازگشایی نیست و این است یکی از آن حقیقت‌ها که؛ انجنیر عثمان نه دکتر- که این جاسوس با الهام از ادبیات کشور صاحبش، «دکتور» را نیز به شکل ایرانی آن، یعنی «دکتر» نوشته است- بود و نه هم در چین تحصیل کرده بود، بلکه او فقط تاسطح ماستری تحصیل کرده بود و آن هم در امریکا نه در چین! زمانی انجنیر عثمان «پس‌منظر» را نوشت نیز نه بالای «سازمان جوانان مترقی»، بلکه بالای «شعله جاوید» تاخته بود.

ابتدال دیگر این جاسوس نمک باخته و خود فروخته و بی وجدان این است که «سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)» را یکی «از شاخه‌های انشعابی شعله جاوید» معرفی می‌کند و کمونیست مبارز، زنده یاد رفیق «مجید» را که «رهبر {ی} سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)، از شاخه‌های انشعابی شعله جاوید را به عهده داشت» نیز عضوی از «شعله جاوید»!!

اول: «ساما» خلاف تحلیل «تحلیل‌گر»!!- که با استفاده از تحلیل رگ‌های ماتحتش به این نتیجه باید رسیده باشد- به هیچ وجه یکی از شاخه‌های انشعابی نه تنها شعله جاوید- که خود یک نشریه بود و یک جریان یا یک سازمان نبود- نیست، بلکه «ساما» بعد از فروپاشیدن «سازمان جوانان مترقی» و حتا خیلی بعد تر بنیان گذاشته شد و دوم: رفیق زنده یاد، «مجید کلکانی» که من حیث بنیان‌گذار «ساما» شناخته می‌شود- و است- هم حتا نصف روز نیز عضویت «سازمان جوانان مترقی» و به گفته جاسوس و مزدور تحلیل‌گر!!؛ شعله جاوید، را نداشت.

صدر مائوتسه‌دون، یکی از پرمغزترین جمله‌هایش را چنین بیان کرده است: «تحقیق ناکرده حق سخن ندارد.»! هیچ یک از جریان‌هایی را که این مزدور به نام شاخه‌های انشعابی «شعله جاوید»؟؟ ذکر کرده است، حقیقت ندارد؛ نه سازا و نه ساما و نه راوا، هیچ کدامی از این جریان‌ها شاخه‌های انشعابی شعله جاوید؟؟!! نیستند. از این جا به خوبی معلوم است که این مزدور بی مقدار ذره‌ای هم که شده، از جریان سیاسی «سازمان جوانان مترقی»، نشریه «شعله جاوید» و سازمان‌هایی که بعد از فروپاشی «سازمان جوانان مترقی» یکی بعد دیگری بنیان گذاشته شدند، آگاهی ندارد و فقط با تمام بی‌خبری اش، مجبور است اوامر و دستاویز صاحبان را به منصفه‌اجراء گذارد. و در این حال، تمایلات ذهنی، عقده‌مندی‌های استخباراتی، تهمت‌های بی‌اساس، غریزه‌های جاسوسی و مزدور منشی و هر آن خصلتی که به گفته رفیق موسوی «بهترین جاسوس» می‌تواند داشته باشد، باعث به نوشته درآمدن این ننگ‌نامه و جاسوس‌نامه شده است.

یکی دیگر از دروغ‌های شاخدار این مزدور بی‌آزم این است که کتاب دو جلدی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید» به جریان «سازمان جوانان مترقی» یا به گفته خود این جاسوس، به «شعله جاوید» ربط می‌دهد، در حالی که؛ باندی که این به اصطلاح کتاب دو جلدی را نوشته است، نه تنها که از بازماندگان و اعضای «سازمان جوانان مترقی» که در دهه‌چهل و پنجاه هجری شمسی فعالیت می‌کرد، نیست، بلکه از دشمنان آن جریان و کسانی که با مردانگی و پای بندی به آن جریان و ایدئولوژی آن جریان، امروز در داخل و خارج افغانستان مبارزه ضد استعماری و ضد استبدادی دارند، نیز به شمار می‌رود. نویسندگان این کتاب دو جلدی، به صورت تام و تمام پای به جای پای علی امیری گذاشته‌اند و یاهم شاید علی امیری خط پای آنها را تعقیب می‌کند، به هر صورت قلابه امپریالیزم معرف هر کدام شان است و مهم این است. و این گفته را خود کتاب به خوبی تأیید می‌کند.

«شعله جاوید» اول نام نشریه ای بود که «اندیشه های دموکراتیک نوین» را به نشر می رساند و بعد از نشر یازده شماره در سال ۱۳۴۷ جلو فعالیتش گرفته شد. در حالی که «شعله جاوید» امروز نام جاسوس خانه انترنتی است که با انتخاب چنین نامی، توهین و تحقیر بزرگ به «شعله جاوید» ۱۳۴۷ روا داشته است. این دومی نه تنها که دموکرات نیست و «ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین»، بلکه محل تجمع جاسوسان و مزدورانی از نوع علی امیری و همپالگانش بیش نیست.

راستی، زمانی که رفیقی، جاسوس نامه را قبل از من خوانده بود و برای من جهت خواندن آورد، میل نداشتم حتی یک بار از نظر بگذرانم، اما رفیق توصیه کرد: «بخوان، از فکاهی های ملانصرالدین بهتر است.» و حقیقتاً هم چنین است، به محض برخورد چشم با صفحه اول، دروغ ها و نا آگاهی های علی امیری بال و پر می کشد و تا این که به سطر سوم می رسی، خنده های ناشی از زبونی و حقارت و درعین حال بی خبری مطلق نویسنده، فزونی می گیرد. در سطر سوم با عنوان «انقلاب و دولت»، که تألیف آن را نیز به لنین مربوط ساخته است، برخورد کردم که مایه تحیرم شد. زیرا تاجائی که این قلم با دانش اندک و ناچیز خویش به یاد دارم، اثری را از لنین تحت نام «انقلاب و دولت» ندیده ام و نشنیده ام. البته لنین اثری دارد که «دولت و انقلاب» نام دارد، اما این اثر هیچ ربط و وجه مشترکی با «انقلاب و دولت» ندارد و اگر اندکی بین این دو؛ «انقلاب و دولت» و «دولت و انقلاب» دقت شود، دیده می شود که فقط با همین جابه جایی کلمات، معنای این دو چیز کاملاً متضاد هم می شود. اما از آن جایی که تحلیل گر!! جاسوس هنوز سواد و آگاهی آن را ندارد، هیچ شکی نمی توان داشت که «فلسفه هگل» را «هگل فلسفه» و «سرمایه» را «مایه سر» و «نقش کار در گذار از میمون به انسان را» «نقش کار در گذار از انسان به میمون» و «بیماری کودکی (چپ روی) را در کمونیزم» را «بیماری کمونیزم در چپ روی» بخواند ...

فکاهی خنده آور ولی درعین حال اسفناک دیگر این مزدور بچه اجنبی این است که به خیال خود پشت میز نشسته و تاریخ را به نقد می کشد!! نخست باید گفت که تاریخ قابل مسخ شدن نیست و دوم، لازمه قضاوت درباره تاریخ این است که درگام اول باید آن را به صورت درست و صادقش فراگرفته باشی و ارتباط آن با تاریخ قبل از آن و نتایج بعد از آن را فراموش نکرده باشی. در غیر آن، تحلیل یا قضاوت در باره یک مسأله تاریخی چیزی نیست جز خزعبلات مضحک و مسخره یک جاسوس بچه لافوک!

این جاسوس بی آرم از همان اولین سطر حقارت نامه اش، رذالت، زبونی، بازی با کلمات، لاف زدن های بی اساس و نازل ترین سطحی از سواد و آگاهی خود را آفتابی می سازد. در عنوان جاسوس نامه ما با اصطلاح «مائوئیزم» برمی خوریم که نویسنده با حاتم بخشی بی نهایت سفیهانه خود، آن را به «سازمان جوانان مترقی» و یا هم به گفته خود آن جاسوس، «شعله جاوید» (این سفلگی علی امیری واقعاً خنده آور است!) بخشیده است!! فقط همین حرافی ناروا ثابت می کند که نویسنده از چه قماش انسان هائی باید باشد و دستان خونچکان استعمار از این پست حقیر چه ساخته است.

ما در این جا نمی خواهیم وارد این بحث شویم که یک مکتب چه مراحل تکاملی را باید طی کند تا با در نظر داشت آن مراحل و درجه تفاوتش از دیگر مکاتب و امکان کاربردی اش نظر به اوضاع و مکان خاص، پسوند ism را کسب کند. فقط به این جمله بسنده می کنیم که جنبش چپ انقلابی افغانستان که با بنیانگذاری «سازمان جوانان مترقی» شکل مشخصی به خود گرفت، «مائوتسه دون اندیشه» بود - سازمان های وفادار به ایدئولوژی و شرف انقلابی، بر همین اندیشه فناء ناپذیر تا اکنون و تازمان ویران ساختن کاخ استعمار و استبداد ارتجاعی پافشاری خواهند کرد. - نه «مائوئیزم»!! به عبارت دیگر؛ «مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون» اندیشه راهنمای این سازمان و سازمان های بعدی منشعب از این سازمان بود- و است-، نه «مائوئیزم»!!

آن جاسوسان و چارکران استعمار، که امروز با طمطراق تمام، نام بزرگ «مائویزم» و «مائویست ها» را بالای شانه های خود سنجاق کرده اند، کسانی فقط از قماش خود علی امیری و دیگر نوکران استعمار می توانند باشند، نه چیزی بیش از آن! در این جا فقط ماسک ها متفاوت اند و قبله ها! شما هم جناب امیری هر چند که خود را با القاب سوپر «تاجریست» و «دبل» «خیمینی ایست» از این هم کیشان جاسوس تان جدا و متمایز فکر می کنید، اما روزی که سرنوشت محتوم و ناگزیر تان، روسیاهی و تباهی را در پیش تان گذاشت، همه در یک سوراخ سُنْبه خواهید شد و قبل از آن به هر طرف که رو نموده و نماز گذاشته اید، ملت شمارا به نام فقط مزدور و نوکر و جاسوس بیگانه می شناسند! و آن وقت است که باید گفت: «تاریخ، شخص را و او می دارد تا بپذیرد این فرهنگ (فرهنگ ارتجاعی و جنایتکارانه) هرگز نمی تواند دیگر بار جان گیرد؛ شخص باید بسیار احمق باشد یا متعصب، تا این امر را انکار کند.» (نیچه، انسانی، زیاده انسانی)

به یقین که این جاسوس نامه نه اول جفنگ سرائی های نوکران اجنبی است و نه هم آخرش، اما از آن جایی که تاریخ به عقب برگشت ندارد و نمی توان واقعه های تاریخی و گذشته را طبق میل خود تحریف کرد و به آن ها دروغ وصله کرد، نویسندگانی از قماش نویسنده این جاسوس نامه، با این افتراء و لاطائلات خود، جز این که بر خروار مزدوری و جاسوسی و وجدان فروشی شان بیفزایند، کار دیگری از دست شان برآمده نیست.

اگر حقیقت را زیر زمین پنهان کنید،

انباشته می شود و با چنان نیروی انفجاری آشکار می شود

که همه چیز را باخود نابود می کند. (امیل زولا)